

موقعیت جغرافیایی افغانستان از چشم انداز تئوری های ژئوپولیتیکی

چکیده

افغانستان باتوجه به خصوصیات جغرافیایی که دارد، در نظریات ژئوپولیتیک سنتی مبتنی بر جبر جغرافیایی همواره نقش حیاتی را به خود اختصاص داده و به عنوان «قلب آسیا»، «چار راه آسیا» و «هارتلند آسیا» احراز موقعیت کرده است. این سرزمین از منظرگاه ژئوپولیتیکی در راهبردی ترین منطقه‌یی از جهان قرار گرفته و نقطه وصل سه حوزه مهم منطقه‌یی چون آسیای میانه، جنوب آسیا و خاورمیانه میانه می باشد. تقابل استراتژیک و تضاد سیاست خارجی کشورهای همسایه و منطقه و قدرتهای بزرگ جهان در باب افغانستان ناشی از همین موقعیت ژئوپولیتیکی آن است. قرابت و مجاورت با منطقه‌هایی دارای منابع انرژی، همسایگی با قدرت‌های جهانی و مجموعه‌های امنیتی منطقه‌یی مانند چین، روسیه، ایران، پاکستان، هند و... راه دسترسی به آسیای مرکزی از یک سو و هند و شرق آسیا از سوی دیگر، مسیر دستیابی به آب‌های آزاد اقیانوس هند موجب اهمیت ژئوپولیتیکی افغانستان در طول تاریخ بوده است. باتوجه به دیدگاه‌های مطروحه توسط دانشمندان معروف جغرافیای سیاسی از جمله ماهان، مکیندر، اسپایکمن و جیفری کمپ افغانستان در مناطق ریلمند، هارتلند، بیضی انرژی و قدرت دریایی واقع شده است. ماحصل هر کدام از این نظریه‌ها این است که افغانستان از برتری ژئوپولیتیکی برخوردار بوده و در سطح منطقه و جهان دارای پتانسیل‌هایی است که می‌تواند پیوستگی تام و پیوند کاملی با نظام‌های منطقه‌یی و حوزه‌های گوناگون جغرافیایی و ژئوپولیتیکی برقرار نماید.

کلید واژه‌ها: افغانستان، ژئوپولیتیک، قدرت دریایی، هارتلند، ریلمند، بیضی انرژی.

مقدمه

استقرائی که در زمینه شناخت نظریه‌های ژئوپولیتیکی صورت گرفته و به نحوی با افغانستان ارتباط دارد، نشان می‌دهد که این نظریه‌ها متعدد و گوناگون هستند. از این میان می‌توان از نظریه قدرت دریایی آلفرد تایلر ماهان (۱۹۱۴-۱۸۴۰)، نظریه هارتلند هالفورد جی مکیندر (۱۹۴۷-۱۸۶۱)، نظریه ریلمند نیکولاس اسپایکمن، نظریه بیضی استراتژیک جفری کمپ (۱۹۳۹)، نظریه قدرت هوایی الکساندر دوسورسکی روسی (۱۸۹۴-۱۹۷۴)، نظریه کمربندهای شکننده کوهن، نظریه برژینسکی (۱۹۲۸)، نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون (۲۰۰۸-۱۹۲۷) و... نامبرد؛ اما در این پژوهش جایگاه افغانستان از منظر چهار نظریه نخستین به تحلیل گرفته می‌شود.

عمده‌ترین هدف دانشمندان جغرافیای سیاسی در قبال طرح مسأله ژئوپولیتیک، اساساً این است که می‌خواهند نشان دهند که بین دانش، قدرت، سیاست و جغرافیا، نسبتی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز وجود

دارد. مثلاً پرداختن به مفاهیمی همچون: غرب آسیا، خاور میانه، آسیای مرکزی، جنوب آسیا و... همه ریشه در مفهوم ژئوپولیتیک دارند. بدین معنا که این مفاهیم، مفاهیمی بومی نیستند، مفاهیمی هستند که قدرت‌های بزرگ بر اساس همان دیدگاه ژئوپولیتیکی که نسبت به جهان و منطقه داشته‌اند، ساخته‌اند.

متأسفانه تنها کشوری که در این حوزه، نتوانسته است هویت ژئوپولیتیکی خود را تعریف کند، افغانستان است. این که چرا نتوانسته است؟ دلایلی متعددی می‌تواند وجود داشته باشد: از جمله این که افغانستان مجال آن را نیافته است تا به این موضوع بپردازد؛ زیرا نیم قرن است که این کشور در گیر جنگ و منازعه می‌باشد. و یا این که دانش ژئوپولیتیک در این کشور وجود نداشته است؛ زیرا که درک ماهیت این مسأله اساساً به دانش ژئوپولیتیک نیاز دارد که در این سرزمین تولید نشده است.

به عبارت دیگر، باتوجه به عوامل ثابت و متغیر جغرافیایی، موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان در میان کشورهای منطقه برجستگی خاصی دارد. افغانستان از منظر ژئوپولیتیکی منطقه و کانونی است که جنوب آسیا را به آسیای مرکزی و برعکس آن تا خاورمیانه و شرق دور را با کم‌ترین هزینه و زمان برای تجارت و ترانزیت وصل می‌سازد؛ اما متأسفانه که مبحث ژئوپولیتیک افغانستان و همچنان نقش و اهمیتی آن در تحولات سیاسی-امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صد سال اخیر این کشور، در محافل علمی و اکادمیک مملکت مان کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در حالی که اگر ما با ژئوپولیتیک افغانستان، آشنایی درست و دقیقی نداشته باشیم، بخش عمده‌یی از چالش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که امروزه افغانستان با آنها مواجه است و ریشه جغرافیایی یا سرزمینی دارد، از نظر ما مغفول می‌ماند و این امر باعث می‌شود تا از یکطرف نتوان به شناخت صحیحی از پتانسیل‌ها و جایگاه واقعی این کشور در نظام بین‌الملل دست یافت و از سوی دیگر ژئوپولیتیک این سرزمین با توجه به منافع دیگران تعریف و تفسیر شود. چنان که اکنون همین گونه است. مثلاً افغانستان از دید ژئوپولیتیکی روس‌ها بخشی از آسیای مرکزی، از دید ژئوپولیتیکی انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها بخشی از جنوب آسیا، از دید ژئوپولیتیکی ایرانی‌ها قسمتی از غرب آسیا و از دید ژئوپولیتیکی چینی‌ها که سیستم ژئوپولیتیکی مستقلی دارند، بخشی از شرق محسوب می‌شود. گوناگونی دیدگاه‌ها بیانگر این است که هر کدام از این کشورها، با همان هویت ژئوپولیتیکی که در سطح بین‌المللی برای خود تعریف کرده‌اند، منافع خود را در این کشور پی‌گیری کرده‌اند. این مسأله باعث گردیده تا دور و تسلسل چرخه بی‌ثباتی و بحران در سطح داخلی و پیامدهای فوری آن در سطح منطقه‌یی و جهانی کماکان در این کشور وجود داشته باشد.

اهمیت تحقیق: بعد ژئوپولیتیکی یا پدیده ژئوپولیتیک در حوزه جغرافیای سیاسی کشور برای ما نسبت به کلیه پدیده‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مهمتر به نظر می‌رسد؛ زیرا شناخت تمامی حوزه‌های تعاملاتی ما با کشورها مطلقاً مرتبط به هویت ژئوپولیتیکی ما می‌باشد. لذا مبحث ژئوپولیتیک افغانستان و یا جایگاه

این کشور در نظریه‌های ژئوپولیتیکایی یکی از مباحث مهم و اساسی در حوزه مطالعات منطقه‌یی به شمار می‌رود. تحلیل و بررسی و در نهایت شناخت این موضوع از مکلفیت‌های هر دانشمندی می‌باشد که خود را متعلق به این سرزمین دانسته و قلم فرسایی می‌کند، متأسفانه که در حلقات علمی و اکادمیک افغانستان کمتر به آن پرداخته شده است. این خلای تحقیقاتی مرا بر آن داشت تا جایگاه افغانستان را در نظریه‌های ژئوپولیتیکایی به بحث و بررسی بگیرم.

هدف تحقیق: منظور این مقاله پرداختن به جایگاه ژئوپولیتیکایی افغانستان از منظر چهار نظریه مطرح ژئوپولیتیکایی؛ یعنی نظریه قدرت دریایی آلفرد تایر ماهان، نظریه هارتلند هالفور جی مکیندر، نظریه ریملند نیکولاس اسپایکمن نظریه بیضی انرژی جفری کمپ می باشد؛ زیرا معرفت نظری موقعیت ژئوپولیتیکایی افغانستان ما را به شناخت هویت ژئوپولیتیکایی این کشور در میان سایر کشورهای جهان نزدیک تر می‌سازد و هویت ژئوپولیتیکایی بعدی است که مجموعه‌یی از عناصر مادی و معنوی یک سرزمین را با پدیده سیاست پیوند می‌زند و این می‌تواند مهم‌ترین دیدگاه یا زاویه دید کشور را در مناسبات قدرت و منافع ملی در بعد منطقه‌یی و جهانی تمثیل کند.

روش تحقیق: این مقاله با روش توصیفی- تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌یی، اسنادی و اینترنت جایگاه افغانستان را در نظریه‌های مطرح ژئوپولیتیکایی موردتحلیل قرار می‌دهد.

پرسش اصلی تحقیق این است که افغانستان در نظریه‌های مطرح ژئوپولیتیکایی از چه جایگاهی برخوردار است؟ فرضیه مقاله این است که متکی به نظریه‌های ژئوپولیتیکایی جایگاه افغانستان در منطقه کم نظیر است و از همین جهت مهم‌ترین عامل توجه کشورهای منطقه و فرامنطقه مخصوصاً ابرقدرت‌ها نسبت به این کشور واقع در قلب آسیا، ژئوپولیتیک آن بوده است و بالتبع تحولات سیاسی-امنیتی که طی قرون و اعصار گذشته در این کشور رخ داده تا حدود زیادی متأثر از همین ویژگی می‌باشد. باتوجه به این فرضیه ژئوپولیتیک به عنوان متغیر مستقل، موقعیت جغرافیایی افغانستان به عنوان متغیر وابسته و نظریه‌های ژئوپولیتیکایی به عنوان متغیر مداخله‌گر در نظر گرفته شده است.

در این مقاله ضمن توضیح چارچوب نظری، جایگاه افغانستان از منظر چهار نظریه معروف ژئوپولیتیکایی همچون: نظریه قدرت دریایی، نظریه هارتلند، نظریه ریملند و نظریه بیضی انرژی به بحث و بررسی گرفته خواهد شد.

توضیح چارچوب نظری

ژئوپولیتیک به عنوان علم مطالعه «نفوذ و تأثیرگذاری عناصر جغرافیایی بر اقدام سیاسی» بخشی از سنت واقعگرایی در روابط بین الملل می‌باشد. (قاسمی، ۲۹: ۱۳۹۰) و به بیانی ژئوپولیتیک به عنوان شاخه از جغرافیای سیاسی تأثیرات عوامل ثابت سرزمین، وسعت، موقعیت، شکل کشور و یا عوامل متغیر جمعیت، نهادهای سیاسی، قومیت بر سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات سیاسی را مطالعه می‌کند. (عزتی، ۳: ۱۳۸۰)

ژئوپولیتیک دانشی است که به سیاست مدار رخصت می دهد تا از موقعیت های جغرافیایی سرزمین و حاسیت های استراتژیک دریایی، خشکی و منابع کمیاب اقتصادی و انرژی آبی بهره گیرند تا سیاست خارجی حکومت یا برتری خواهی های سیاسی منطقه بی و جهانی قدرت را جامعه عمل ببوشاند. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱:۱۲۹)

در طول نیمه اول قرن بیستم ژئوپولیتیک عمدتاً به نقش عوامل جغرافیایی در تعیین سیاست خارجی کشورها اشاره داشت؛ لذا ژئوپولیتیک در اوایل دوره شکل گیری یعنی بین سال های ۱۸۷۵ تا ۱۹۴۵ به عنوان ابزاری برای کسب قدرت، موضوع رقابت قدرت های استعماری قرار گرفت. اما با گذشت زمان، مفهوم جغرافیا محور ژئوپولیتیک، ابعاد جدیدی یافت. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۳)

نگاهی به نظریات مطرح شده در مورد ژئوپولیتیک بیانگر تغییر و تحولات در این مفهوم است که با نظریه پردازی آلفرد تایر ماهان در نیمه دوم قرن نوزدهم، ژئوپولیتیک جلوه بی آشکار یافت. وی با اهمیت دادن به نظریه قدرت دریایی، معتقد بود سرزمین های دارای موقعیت دریایی مناسب، کشورهای قدرتمندی هستند. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۳۶) وی سلطه بر دریاها به خصوص تنگه های راهبردی را برای وجود قدرت های بزرگ ضروری می دانست. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۳) ماهان نخستین کسی بود که با تأکید بر قدرت دریایی و کنترل آمریکا بر باریکه تازه احداث شده پاناما، سیاستگذاری آمریکا را تحت تأثیر قرار داد. (هیل، ۱۳۸۷: ۲۳۵)

با این وجود، تئوری هارتلند را باید سرآغاز همه بحث های ژئوپولیتیک دانست؛ که از سوی سر هالفورد مکیندر در سال ۱۹۰۴ ارائه و در سال ۱۹۴۳ تکمیل گردید. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۴) هم چنین یک قوس ساحلی در اطراف هارتلند را که تا دریاها آزاد ادامه میابد، هلال داخلی نامگذاری کرد. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۴۱)

نیکولاس جان اسپایکمن نظریه ریملند را در انتقاد از مکیندر ارائه نمود. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۵۰) اسپایکمن نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، ریملند نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیش تر از هارتلند قائل بود؛ زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته است، لذا در حالی که مکیندر معتقد به قدرت زمینی بود، اسپایکمن به ترکیبی از قدرت دریایی و خشکی بها داد. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۵۱) از نظر اسپایکمن، افغانستان در هارتلند آسیا قرار گرفته است. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۰)

به دنبال فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، از اهمیت نظامی گری کاسته شده و رقابت بر سر دست یابی به موقعیت ژئواکونومیک صورت گرفت. بدین لحاظ خاورمیانه و بالاحص منطقه خلیج فارس و دریای خزر به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک هستند. این شاخص ها، بر ویژگی های بری و بحری کشورها به عنوان عوامل قدرت یابی آن ها، افزوده شد؛ چرا که با

پیشرفت کشورها، اهمیت ذاتی دریا و خشکی کمرنگ و ترکیب آن‌ها با مولفه‌های نوین شکل جدیدی از ژئوپلیتیک را رقم زد. نظر به اهمیت یافتن ژئواکونومیک و قدرت اقتصادی، رقابت بر سر منابع انرژی و نیاز روز افزون به انرژی به ویژه از سوی کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا و جنوب آسیا و رقابت و تلاش برای استخراج، بهره برداری و انتقال انرژی و مسیرهای پیشنهادی مسائل جدیدی را در مباحث ژئوپولیتیک گشوده است. این دیدگاه، بیضی استراتژیک هارتلند انرژی نام گرفت که توسط جفری کمپ مطرح شد. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۴)

افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی استراتژیک از اهمیت برخوردار گشت. هم چنین، افغانستان به عنوان کشوری خارج از حوزه امنیتی آمریکا که به واسطه همسایگی با کشورهای مهم و قدرتمند روسیه، چین، پاکستان، ایران و موقعیت استراتژیکی در حوزه نفوذ آنان و نزدیکی به منابع انرژی آسیای مرکزی -حوزه خزر- جذابیت‌های خاص ژئوپولیتیک را برای آمریکا به وجود آورده بود. آمریکا در دورنمای ژئوپولیتیک مناطق خلیج فارس و دریای خزر را دو منبع اصلی تامین کننده انرژی حداقل تا نیمه اول قرن بیست و یک می‌داند. لذا یکی از اهداف آمریکا از حمله به افغانستان طرح دهلیز اورا سیا است. (جوادی ارجمندی، ۱۳۹۴: ۳۶. به نقل از: مینایی، ۱۳۸۱: ۸۲۳-۸۲۴) علاوه بر آن، فروپاشی شوروی باعث آشفتگی در مفهوم ژئوپولیتیک شد، چرا که تا این زمان، ژئوپولیتیک در فضای رقابتی تعریف می‌شد که آخرین وضعیت در چارچوب رقابت میان شرق و غرب بود. حمله عراق به کویت موجب طرح نظریه جدید «نظم نوین جهانی» با هدف بازگرداندن صلح و آزادی به جهان توسط بوش پدر شد.

مقاله فوکویاما در خصوص «پایان تاریخ» شالوده نظم نوین جهانی را شکل داد. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۱) بر اساس نظریه فوکویاما، از آنجا که غرب به پایان تاریخ رسیده، از سایر کشورها کامل تر است. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۴) و باید از منابع حیاتی عمومی حراست و در برابر تجاوز ایستادگی کند. (اتوتایل و دیگران ۱۳۸۰: ۳۰۵) بر این اساس، نظم نوین جهانی، هرگونه تغییر در وضعیت کنونی ژئوپولیتیک را که مطابق با منافع آمریکا نباشد غیرقانونی قلمداد خواهد کرد. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۵۲) ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی در پی برتری لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی بوده، چنان که دشمنان نظم جهانی را دشمنان آزادی و بشریت لقب می‌دهد و حوزه ژئوپولیتیک خود را گسترش می‌دهد. (مولایی ۱۳۸۲: ۵۴) حوزه جغرافیای سیاسی تا آنجا گسترده می‌شود که دشمنان نظم جهانی حضور دارند. برای این منظور، دشمنانی ابداع می‌شوند که مهم ترین آن تروریست مذهبی بوده‌اند. گونه‌ی که مفهوم هارتلند ایدئولوژیک جهان ایجاد شد. مفهومی که افغانستان در نقطه ثقل آن قرار دارد. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

بنابراین در طول زمان عوامل مختلف مادی و غیرمادی تعیین کننده موقعیت جغرافیایی کشورها و در نتیجه جایگاه آن‌ها در سیستم بین المللی بوده‌اند. در این میان، برخی کشورها با وجود رویکردهای

مختلف به ژئوپولیتیک، جایگاه ویژه خود را حفظ کرده‌اند. بدین معنا که نه تنها در نظریه های ماهان و مکیندر از موقعیت استراتژیک برخوردارند، بلکه در نظریه ریملند سپایکمن و هارتلند انرژی جفری کمپ نیز قرار دارند و افغانستان دقیقاً از جمله همین کشورها محسوب می شود.

جایگاه افغانستان از منظر ماهان (تئوری قدرت دریایی (See power theory)

آلفرد ماهان افسر نیروی دریایی آمریکا با تأکید بر این که دریاهای جهان، متصل کننده خشکی‌ها هستند و نه جدا کننده آن‌ها، معتقد بود که تسخیر و دفاع از مستعمرات یک امپراطوری به توان کنترل دریاها بستگی دارد. در دوره‌یی که حاکمیت قطعی آمریکا بر روی خشکی تحقق یافت ماهان آوای سلطه بردریاها را سر داد. به گمان وی توفیق برخی از کشورها مانند بریتانیا در جای دادن خود بر تارک سلسله مراتب دولت‌ها مدیون همین عامل است. (الهی، ۱۳۸۴: ص ۲۱)

از نظر ماهان نیم کره شمالی که بخش گسترده‌یی از آن از طریق گذرگاه‌های آبی کانال پاناما و سوئز به یکدیگر متصل هستند، کلید قدرت جهانی می‌باشند و در داخل این نیم کره اور-آسیا مهم‌ترین جز می‌باشد. وی معتقد بود دولتی می‌تواند قدرت جهان را در دست بگیرد که قدرت دریایی‌اش حرف اول را بزند. ماهان روسیه را به عنوان قدرت مسلط زمینی در آسیا که مکان آن غیر قابل تهاجم است، مورد تأیید قرار می‌داد؛ اما به نظر وی محصور بودن در خشکی به ضرر روسیه تمام می‌شود، چون از دید وی حرکت دریایی برتر از حرکت زمینی بود. (Nazari, 2020: 86)

بنابراین، امروزه افغانستان در تئوری ماهان از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است چون قدرت‌ها به واسطه حضور در اقیانوس هند و خلیج فارس می‌توانند بر بخش اعظم انرژی دنیا نظارت داشته باشند؛ لذا در تئوری ماهان نه تنها از اهمیت افغانستان کم نشده است؛ بلکه به دلیل افزایش نقش انرژی این اهمیت بیشتر هم شده است. (خراسانی، ۱۳۹۰: ۴)

به بیان دیگر، باتوجه به تئوری قدرت دریایی ماهان امروزه نیز افغانستان مورد توجه می‌باشد؛ زیرا خواست روسیه دسترسی به آب‌های آزاد بود و باید خودش را به آب‌های گرم از طریق هند که آن زمان دست انگلیس‌ها بود، می‌رساند؛ اما قرار گرفتن افغانستان میان این دو قدرت باعث شد که ناخواسته این کشور وارد بازی شان شود که نتیجه آن مشکلاتی است که تا هنوز با آن دست و پنجه نرم می‌کند. از نیمه دوم قرن هجدهم که اقتدار بریتانیا شروع به تحکیم نفوذ خود در بخش‌های وسیعی از جنوب و مرکز آسیا می‌کند، دیگر قدرت‌های اروپایی بیشتر فرانسه و روسیه با گرایش به شرق، به رقابت با بریتانیا در آسیا پرداختند. (خلیلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۳)

جایگاه افغانستان در سده‌های ۱۸ و ۱۹ - زمانی که بازی بزرگ میان روسیه و بریتانیا به اوج خود رسیده بود- را نیز می‌توان در تئوری قدرت دریایی ماهان مورد بررسی قرار داد. (ارجمندی و کریمی قهرودی، ۱۳۹۴: ۳۷) منظور از بازی بزرگ رقابت شدیدی است که بین روسیه و بریتانیا در سده‌های هجدهم و نوزدهم

جریان داشت. در این زمان اعتقاد بر این بود هر چه دسترسی به آب های آزاد و تنگه‌ها بیش تر و بهتر باشد، می‌تواند نقش تعیین کننده در قدرت کشورها داشته باشد. روس‌ها در آرزوی دیرینه خود برای دسترسی به آب‌های گرم مترصد دست یابی به آب‌های اقیانوس هند و خلیج فارس بودند. بریتانیا نیز تلاش می‌کرد با جلوگیری از این اقدام، سلطه خود بر آب های منطقه را تثبیت نماید. بنابراین در نظریه ماهان نه تنها از اهمیت افغانستان کاسته نشده بلکه با قرار گرفتن افغانستان در مجاورت منطقه حیاتی انرژی، اهمیت آن بیش تر شده است. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۶)

بدینسان حائل قرار گرفتن افغانستان در میان دو قدرت بزرگ روسیه و بریتان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ حاکی از آن است که می‌توان موقعیت آن را در چارچوب تئوری قدرت دریایی ماهان به تحلیل گرفت. مطابق فرهنگ انگلیسی اکسفورد، افغانستان تا قبل از استقلال در وضعیت حائل بین امپراتور روسیه و هند بریتانوی قرار داشته و موقعیت شبه دولت را ایفا می‌کرد. در حالی که در قرن نوزدهم افغانستان محل نزاع و رقابت بریتانیا و روسیه بوده است. این وضعیت تا استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ ادامه داشت. (عطایی و جعفری، ۱۳۹۸: ۱۶۲)

جایگاه افغانستان از منظر تئوری مکیندر (نظریه هارتلند Heartland theory)

نظریه هارتلند سرزمین قلب را باید سرآغاز همه بحث‌های ژئوپولیتیک قرن بیستم دانست، چرا که همچنان معروفترین مدل جغرافیایی در بحث‌های سیاسی جهان شناخته می‌شود. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

براساس این تئوری هرکس منابع انسانی و فیزیکی اور-آسیا واقع بین آلمان و سیبری مرکزی را در اختیار داشته باشد، می‌تواند جهان را کنترل کند این تئوری توسط مکیندر در مقاله‌یی در سال ۱۹۰۴ و سپس در کتاب وی در سال ۱۹۱۹ منتشر شد. (الهی، ۱۳۸۴: ۲۰) این نظریه توسط سرهالفورد مکیندر جغرافیا دان انگلیسی مطرح شده است. با ظهور عصر راه‌آهن فراقاره‌یی، مکیندر اور-آسیا را بزرگترین تهدید پیش روی هژمونی بریتانیا می‌دید. (واعظ زاده، ۱۳۹۵: ۵۳۷)

مکیندر کشور بریتانیا را به دلیل داشتن جبر منفی ژئوپولیتیک نسبت به گذشته آسیب پذیرتر دانسته و اصالت را در تولید قدرت به خشکی می‌داد. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را جزیره جهانی نامگذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. همچنین یک قوس ساحلی در اطراف هارتلند را که تا دریاهای آزاد ادامه داشت را هلال داخلی نامگذاری کرد. (الهی، پیشین، ۲۰) از نظر مکیندر آسیا، آفریقا و اروپا سه قاره جدا نبوده و اسم آن را جزیره جهانی گذاشته است که دو سوم مساحت خشکی جهان را احتوا نموده و کلید این جزیره جهانی محور هارتلند می‌باشد. از نظر ایشان قلب زمین منطقه‌یی است که از طرف شمال به اقیانوس منجمد شمالی، از جنوب به کوه‌های هیمالیا، از مغرب به رود والگا و از مشرق به بخش‌هایی از مغولستان، افغانستان و ایران می‌رسد. و منطقه هارتلند توسط دو هلال داخلی و خارجی احاطه شده است. براساس این نظریه خشکی بزرگ اور-آسیا دارای ناحیه‌یی غیرقابل دسترسی از سوی قدرت دریایی بود که نقش یک دژ را

بازی می کرد که در طول تاریخ همیشه کانون فشار به اطراف خود بوده است. مکیندر نظریه خود را چنین بیان نمود: «هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود فرمانروای جهان خواهد بود» (Taylor, 2000: 54)

بدان لحاظ همیشه قدرت های جهانی در تلاش مسلط شدن بر قلب زمین هستند تا بر جهان مسلط شوند که افغانستان نیز در این جغرافیا جایگاه ویژه دارد. در سال ۱۹۴۳ مکیندر دامنه غربی هارتلند را تا حدود اروپای شرقی توسعه داد که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و بخش مهمی از روسیه می شود. (Gukmen, 2010: 32) کشور افغانستان نیز شامل این منطقه می باشد. از همین رو، افغانستان از قرون قدیم به عنوان کلید فتح هند پنداشته می شد؛ زیرا کشور هند از سه سمت شرق، غرب و جنوب به آن محاط بوده و از طرف شمال به کوه های قراقرم و هیمالیا محدود می شود. بنابراین یگانه راه مطلوب برای بیگانگان می باشد. دیگر این که افغانستان نزدیک ترین راه رسیدن شوروی به آب های گرم است (این که آیا روس ها حالا هم چنین برنامه یی در سر دارند و افغانستان با آن ها چه تعاملی باید داشته باشد، موضوع مقاله حاضر نیست) و سوم این که یک راه تسلط بر آسیای مرکزی دستیابی به افغانستان است. افغانستان در صلح و ثبات می تواند به مسیر ترانزیت مناسبی تبدیل شود که منافع اقتصادی مهمی برای تجارت جهانی در پی داشته باشد. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۹۷) اشغال این کشور به دست قدرتمندان متعددی همچون اسکندر مقدونی، چنگیز مغول، تیمور لنگ، بابر، نادر شاه افشار و سه جنگ خونین با انگلستان و حائل شدن بین روسیه و هند انگلیسی ناشی از موقعیت هارتلندی آن است.

در آغاز قرن ۲۱ میلادی و با توجه به فروپاشی شوروی زمینه های توجه به تئوری مکیندر در سیاست قدرت های اروپایی، آمریکا، چین و روسیه در گسترش سلطه بر مناطق آسیای مرکزی و منطقه خلیج فارس قابل مشاهده است. (لوروپاسکال، ۱۳۸۱: ۲۴)

جایگاه افغانستان از منظر اسپایکمن (نظریه ریملند **Rim land theory**)

این نظریه توسط اسپایکمن امریکایی مطرح شده است. این تئوری بر ریملند اروپا، خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوبی و شرق دور به عنوان کلید امنیت ایالات متحده آمریکا اشاره دارد. این تئوری توسط نیکولاس اسپایکمن ارائه شد. وی معتقد است که سلطه بر هر یک از این مناطق، امنیت آمریکا را تهدید می کند؛ زیرا از چنین موقعیتی محاصره دنیای جدید ممکن می شود و می گوید هر که ریملند را کنترل کند بر اور-آسیا حکومت می کند و هرکس اور-آسیا را کنترل کند سرنوشت جهان را در اختیار دارد. (لورو پاسکال؛ ۱۳۸۱: ۲۴)

اسپایکمن با اقتباس از نظریه مکیندر با ترکیب قدرت خشکی و دریایی مناطق حایل میان دریا و خشکه را مورد توجه قرار داده و اسم آنرا ریملند گذاشت. از نظر وی ریملند شاه کلید کنترل اور-آسیا است

و هرکی بر این منطقه مسلط شود هم بر دریا و هم بر خشکه مسلط خواهد بود. طبق دیدگاه اسپایکمن این منطقه شامل آسیای صغیر، عربستان، عراق، ایران، هند، آسیای جنوب شرقی، چین و کوریا بوده که افغانستان نیز شامل این منطقه ریملند می باشد. این نظریه دولت مردان امریکا را ترغیب نمود تا برای جلوگیری از فرو افتادن منطقه ریملند به دامن شوروی سابق و یا روسیه امروز نوعی سیاست مهار و محاصره را به کار گیرند. بدان جهت افغانستان در نظریه اسپایکمن بخش مهمی از ریملند است و به همین دلیل همواره در معرض رقابت قدرت های بزرگ قرار گرفته است. اسپایکمن نظریه ریملند را در انتقاد از مکیندر ارائه نمود. اسپایکمن نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، ریملند نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیش تر از هارتلند قائل بود. (مجتهدزاده، پیشین، ۱۳۵۵)

دلیل اهمیت دادن اسپایکمن به ریملند، در مقایسه با هارتلند، از این جهت بود که به اعتقاد وی، این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم می سازد. از طرف دیگر بیشترین منابع نیروی انسانی و سهولت ارتباطات در این بخش از جهان وجود دارد. به هر حال از جنگ جهانی دوم تا کنون امریکا با اصرار تمام و با استفاده از همین نظریه تلاش می کند در این منطقه، یک گره دفاعی ایجاد کند. در واقع امریکا قلمرو جغرافیایی ریملند را یک موضوع پدافندی در نظر می گیرد و با توجه به جنگ های منظم گذشته، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی در این موضوع پدافندی، نفوذی صورت گیرد و تحت هیچ شرایطی ضعف ژئواستراتژیکی ریملند را قبول نمی کند. نگاهی به استراتژی نظامی ایالات متحده امریکا در پایان قرن بیستم، مؤید این نظریه است که این کشور قلمرو جغرافیایی ریملند را هنوز برای خود یک منطقه حیاتی می داند. (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶)

لذا در حالی که مکیندر معتقد به قدرت زمینی بود، اسپایکمن به ترکیبی از قدرت دریایی و خشکی بها داد. اسپایکمن ابراز داشت «هرکس کنترل ریملند را بر عهده داشته باشد بر اوراسیا حکومت می کند و کسی که حاکم اوراسیا باشد سرنوشت جهان را کنترل می کند.» (Seema, 2002: 73-77) وی دریافت خود را در مورد اهدافی که باید هدایت کننده سیاست خارجی آمریکا در خلا پس از جنگ جهانی دوم باشند، مطرح می سازد.

همچنان با ظهور ایالات متحده به عنوان قدرت جدید به خصوص در دوران جنگ سرد اهمیت افغانستان بیشتر از منظر تئوری هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن قابل بررسی می باشد؛ زیرا در اوج رقابت آمریکا و شوروی از لحاظ ژئواستراتژیک، افغانستان به دلیل واقع شدن در هارتلند مورد توجه دو قدرت شوروی و آمریکا واقع شد. برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در سال های ۱۹۸۱ - ۱۹۷۶، آشکارا تفکرات مکیندر را نمایان می سازد. وی جنگ سرد را به عنوان ستیز بین اتحاد شوروی به عنوان قدرت زمینی و ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت دریایی تصور می کند که بین آن ها در مورد پیرامونی های اوراسیا (که در چارچوب سه جبهه مرکزی در اروپا، خاورمیانه و آسیای شرقی مطرح می شوند) ستیز وجود دارد. (قاسمی،

۱۳۹۰: ۳۴) با طرح تئوری ریملند اسپایکمن آمریکا درصدد بود با تسخیر مناطق ریملند، شوروی را در تنگنای بیشتر قرار دهد و نقش افغانستان مضاعف شد. و با واقع شدن افغانستان در تئوری های هارتلند و ریملند پس از جنگ جهانی و بالاخص دوران جنگ سرد این کشور نقش مهمی در سیاست کشورهای قدرتمند بازی می کرد. ریچارد نیکسون در کتاب فراسوی صلح در سال ۱۹۹۴ نوشته است: «افغانستان اهمیت استراتژیک خود را به عنوان عامل سرنوشت ساز آسیای میانه از دست نداده است. بریتانیا اهمیت این کشور را در قرن نوزدهم بازشناخت؛ چنان که شوروی وقتی در سال ۱۹۷۹، به افغانستان حمله کرد نشان داد که از این اهمیت به خوبی آگاه است. امروز هم باید واقعیت این ژئوپلتیک را دریابیم ... کلید فتح آسیای میانه به دست کسی است که بر افغانستان سیطره داشته باشد» (احمدی، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۴)

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد گفتمان نظامی و موقعیت ژئوپلتیکی جای خود را به گفتمان اقتصادی و موقعیت ژئواکونومیک داد. ملاک قدرت در قرن بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین المللی است و به همین جهت خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس و دریای خزر به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خواهند بود و باز هم افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی استراتژیک و همسایگی با کشور ایران مرکز هارتلند جدید بر اهمیت آن افزوده شد. امروزه با اهمیت یافتن منابع انرژی هارتلند انرژی، افغانستان می تواند اهمیت خود را در سیاست های جهانی بیشتر نشان دهد. (صفوی و شیخینانی، ۱۳۸۹: ۶) از همین رو، تروریسم و جنگ علیه تروریسم در سیاست خارجی آمریکا به عنوان کود ژئوپولیتیک مطرح شده است. (Taylor, 1994: ۸۰) بدین معنا که آمریکا برای حفظ نفوذ خود بر افغانستان که به لحاظ معیارهای جغرافیایی و اقتصادی ژئوپلتیک برای آمریکا دارای اهمیت است، جنگ علیه ترور را طرح کرد. حمله آمریکا به افغانستان شرایطی به وجود آورد که آمریکا به حضور نظامی خود عینیت داده و آمریکا برای تسلط بر آسیای مرکزی که تا قبل از ۱۱ سپتامبر از طریق پایگاه های هوایی خود در آن جا حضور داشت، اکنون از طریق زمینی به این کشورها راه دارد. (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۷) بدین سان آمریکا با حضور در این منطقه مرزهای ژئوپلتیکی خود را با مرزهای جغرافیایی روسیه مطابقت داده است.

جایگاه افغانستان از منظر جغرافیایی کمپ (تئوری بیضی انرژی Elliptical energy theory)

با آغاز قرن بیست و یکم و افزایش اهمیت و نقش اقتصاد در مناسبات جهانی، چنین به نظر می رسد که نظام جهانی وارد تجربه های جدید شده است. قرنی که در آن گفتمان ژئواکونومیک و قدرت اقتصادی، جانشین گفتمان ژئواستراتژیک و قدرت نظامی شده است. نفت و گاز از آن حیث که در بیلانس انرژی جهان سهم بالایی را دارند، جایگاه ویژه ای را در مناسبات بین المللی پیدا کرده اند و سیاست بین المللی را نیز تحت الشعاع قرار داده اند. (حافظ نیا، ۱۰۲: ۱۳۸۵) شاید هیچ چیز به اندازه نفت و گاز در سیاست جهان و تحولات ژئوپلتیکی امروز تأثیر نداشته باشد. بحران ها و تحولات سیاسی و مناسبات متغیر جهانی و منطقه ای،

به ویژه در خاورمیانه، خلیج فارس و حوزه خزر عمدتاً متأثر از عامل نفت و گاز است. (همان: ۱۶۸) جهان اندیش آمریکایی، پروفیسور جفری کمپ با شناسایی و درک وضعیت موجود در نوشته بی که در سال ۱۹۹۷ منتشر کرد، مجموعه سرزمین های دربرگیرنده خلیج فارس و دریای خزر را «منطقه بیضی شکل انرژی» نام داده است. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۸۳)

در مقابل جاذبه های ژئواکونومیک هارتلند انرژی جهان، علائق ژئواکونومیک قدرتهای بزرگ به ویژه ایالات متحده قرار دارد. زمانی که میزان ذخائر هارتلند انرژی به مرکزیت ایران و تقاضاهای روز افزون مصرف جهانی، به ویژه آمریکا و هم پیمانان آن را مورد بررسی و توجه قرار می دهیم، حضور و نفوذ آمریکا را در این دو منطقه سرشار از انرژی، دو منطقه بی که ایران چون پلی استراتژیک آن را به هم پیوند می دهد قابل توجیه خواهد بود. بی گمان لشکرکشی های چند سال اخیر به خاورمیانه به بهانه تروریسم و حقوق بشر، ریشه در نیازمندی های انرژی دنیا دارد و باید در هر تحلیل ژئوپلیتیک از منطقه جنوب آسیا مورد توجه قرار گیرد. از طرف دیگر آمارها نشان از افزایش فزاینده نیاز شرق آسیا و به ویژه چین به انرژی در دو دهه آینده است؛ چراکه نیاز این کشور تا سال ۲۰۲۱ تقریباً دو برابر خواهد شد و در چنین شرایطی سیاست های تأمین انرژی این کشور قطعاً دچار تغییر خواهد شد. (کمپ، ۱۳۸۳: ۴۱۱)

بدین ترتیب کشورهای بی که در حال تبدیل به قدرتهای جهانی هستند نیز می توانند این منطقه را در زمره مناطق حیاتی خود قرار داده و باید در آینده شاهد حضور هرچه بیشتر این کشورها در مقام بازیگران خارجی در هارتلند انرژی بود. جفری کمپ، متأثر از نظریه هارتلند مکیندر، از بیضی انرژی جهانی یا هارتلند انرژی یاد می کند. این منطقه تخم مرغی شکل، از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی را دربر می گیرد. تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای خلیج فارس قرار می دهد. اگر ذخایر بر آورد شده دریای خزر به آن اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به بیش از ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می رسد. (کمپ، ۱۳۸۳: ۱۸۷)

به دنبال فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد گفتمان نظامی و موقعیت های ژئواستراتژیک جای خود را به گفتمان اقتصادی و موقعیت ژئواکونومیک داد. ملاک قدرت در سده بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین المللی است و بدین لحاظ خاورمیانه و بالاخص منطقه خلیج فارس و دریای خزر به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خواهند بود. باز هم افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی انرژی استراتژیک و همسایگی با کشور ایران مرکز هارتلند جدید بر اهمیت آن افزوده شد. امروزه با اهمیت یافتن منابع انرژی هارتلند انرژی، افغانستان می تواند اهمیت خود را در سیاست های جهانی بیشتر نشان دهد. (صفوی و شیخیانی، پیشین، ۷)

متأسفانه موقعیت استراتژیکی و جغرافیایی سیاسی ممتاز افغانستان همواره برای مردم این سرزمین پر درد سر و برای جهانگشایان و متجاوزان پر اهمیت و با ارزش خواهد بود. عناصری چون بی‌ثباتی داخلی فرقه‌گرایانه، موقعیت نسبی و نقش حائلی افغانستان (که اصولاً علت وجودی کشورهای ضعیف به منظور جلوگیری از کشمکش بین دو کشور قوی می‌باشد)، محصور بودن در خشکی و مجاورت با ذخایر انرژی باعث گردید تا در سال ۱۹۱۹ به دنبال شکست افغانستان از انگلیس، سیاست خارجی این کشور به اختیار انگلیس و در سال ۱۹۷۹ به اشغال شوروی و یک بار هم بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر حدوداً ۴۱ کشور به سرکردگی ایالات متحده امریکا و ناتو در قالب شورای امنیت سازمان ملل متحد وارد افغانستان در آید. (خلیلی و دیگران، ۴۴-۴۱)

اهمیت موقعیت جغرافیای افغانستان در هر دوره تاریخی متفاوت بوده است. در گذشته اهمیت گذرگاهی این کشور در جاده ابریشم مورد توجه بود؛ اما در حال حاضر این اهمیت در انتقال لوله‌های گاز و نفت (و همچنان انتقال انرژی برق) از آسیای مرکزی به سمت جنوب و شرق آسیا نهفته است بدون شک یکی از علاقمندی‌های عمده غرب چه پس از طالبان و چه در دوران حضور طالبان در افغانستان موقعیت برجسته و استراتژیکی کشور در مسیر انتقال گاز و نفت از آسیای مرکزی به سمت جنوب و دریاهای آزاد است. (پیشگاهی فرد و رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

تسلسل این همه تحولات تأسف بار ریشه در درک نادرست از جایگاه افغانستان در پیوستگی آن با حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک منطقه‌یی و احیاناً غفلت زمام‌داران از این جایگاه دارد. و یگانه راهی که می‌توان از تکرار این حوادث جلوگیری کرد، این است که با استفاده از موقعیت ژئوپولیتیکی کشور باید بین منافع، ارزش‌ها و اهداف ملی یا بازیگران سیاسی با ارزش‌ها، اهداف و مزیت‌های جغرافیایی کشورهای دور و نزدیک و بازیگران دیگر، وابستگی ژئوپولیتیکی ایجاد شود؛ این وابستگی جغرافیایی، می‌تواند زمینه همکاری و تعامل بین‌المللی و بهره‌گیری از توسعه و تکامل سیستم جهانی را مساعد سازد؛ زیرا در عصر حاضر منافع جوامع ملی با منافع جوامع بین‌المللی، ارتباط متقابل داشته و هریک به دیگری وابسته است و هیچ کدام بدون دیگری روند تکامل، توسعه و ثبات را پیموده نمی‌تواند.

نتیجه‌گیری

افغانستان به عنوان قلب آسیا، هارتلند آسیا، نبض سیاسی جهان، معبر ابریشم، راه ترانزیت کالا از آسیای جنوبی به مرکزی، مسیر انتقال انرژی از آسیای مرکزی به جنوب آسیا، دولت حائل میان روسیه و اقیانوس هند، نقطه اتصال تمدن‌های چین، روسیه، ایران، هند، یونان و روم شرقی در نظریات ژئوپلیتیک از جایگاه ویژه‌یی برخوردار می‌باشد. این جاذبه‌های ژئوپلیتیکی افغانستان باعث شده است تا در مقاطع مختلفی از تاریخ، مورد توجه بازیگران و در معرض تهاجم و تجاوز قدرتها و ابر قدرتهای منطقه‌یی و فرامنطقه‌یی قرار گیرد. تئوری‌های معروف ژئوپولیتیکی همچون قدرت در یایی ما هان، هارتلند مکی‌ندر، ریملند

اسپایکمن و بیضی انرژی جغرفی کمپ که نقش عوامل جغرافیایی را در سیاست بیان می کنند، به شکل واضحی بیان کننده جایگاه و اهمیت موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان در منطقه می باشد. ماحصل نظریه ها ژئوپولیتیکی این است که موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان همان گونه که زمینه ساز جلب توجه، دخالت و حضور کشور گشایان در درازنای تاریخ بوده است، بر تصمیم کارگزاران دولت، رهبران و تصمیم گیرندگان سیاسی افغانستان در عرصه سیاست خارجی نیز مؤثر می باشد.

ویژگی های ژئوپولیتیکی افغانستان، این سرزمین را از قابلیت های ارتباطی حساسی برخوردار ساخته است. این کشور می تواند بازارهای شرق را به غرب متصل کند. پروژه راه ابریشم که احیاء مجدد آن از سه دهه بدین سو بر سر زبان هاست، یکی از مواردی می باشد که افغانستان نقش محوری را در آن دارد. علاوه بر آن ثبات در افغانستان زمینه را برای دستیابی کشورهای آسیای مرکزی به روء یای رسیدن به آب های گرم جنوب و رهائی از وابستگی شدید به روسیه نیز مساعد می سازد. موجودیت افغانستان به لحاظ جغرافیایی در مجموع نظریات ژئوپولیتیک جایگاه این کشور را در استراتژی های جهان گشایان و قدرت های بزرگ که همواره در پی تسخیر و تسلط این مناطق بوده برجسته ساخته و توجه آنها را در مراحل مختلف تاریخی به این سرزمین معطوف داشته است. حضور ابر قدرت های همچون اسکندر مقدونی، مغول ها، انگلیس ها، شوروی ها و در حال حاضر امریکایی ها و ناتو در سرزمین افغانستان همگی ناشی از جایگاه ژئوپولیتیک آن می باشد.

فقدان تعریف بومی و مشخص از ژئوپولیتیک افغانستان و عدم شناخت دقیق از کودهای ژئوپولیتیکی این کشور باعث گردیده تا از یک سو پتانسیل ها و جایگاه واقعی این کشور در نظام بین الملل نا شناخته بماند و از جانب دیگر کشورهای همسایه و قدرتهای بزرگ مطابق به خواسته های راهبردی و منافع حیاتی و غیر حیاتی شان هویت ژئوپولیتیکی این سرزمین را تعریف و تفسیر نمایند. نظریه های ژئوپولیتیک بیانگر این است که موقعیت افغانستان آمیزه یی از تهدیدها و فرصت ها می باشد. بیشترین مشکلاتی که افغانستان در تاریخ حیات خود با آن مواجه بوده ریشه در همین موقعیت ژئوپولیتیکی آن دارد. اگر تهدید های ژئوپولیتیکی موجود توسط دولت های افغانستان مخصوصاً سیاستمداران صاحب اقتدار این مملکت به فرصت مبدل نگردد، این کشور در چنگال راهبردهای جنگ افروز و ایدئولوژی های خون آشام وارداتی کماکان گرفتار خواهد ماند. بی ثباتی سیاسی، ناپایداری حکومت ها، فقدان سیاست خارجی مدون و مستحکم، خشونت های مستمر، جنگ های نیابتی، تهاجم، اشغال و دخالت های ظالمانه همچنان در این سرزمین سایه شوم خود را پهن خواهد کرد.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. اتوتایل، ژناروید سیمون دالبی و پاول روتلج، (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲. احمدی، حسین، (۱۳۸۷)، تحولات منطقه‌ی افغانستان (به مناسبت همایش بین‌المللی میراث مشترک مکتوب ایران و افغانستان)، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۳. الهی، همایون، (۱۳۸۴)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، قومس.
۴. پیشگاهی فرد، زهرا، رحیمی، سردار محمد، (۱۳۸۷)، جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی، نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، ج ۸، شماره ۱۱، زمستان.
۵. جوادی ارجمند، محمدجعفر، کریمی قهرودی، مائده، اخباری، محسن، (۱۳۹۴)، سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره سی و دوم، پاییز.
۶. حافظ نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک. مشهد: انتشارات پاپلی، چاپ اول.
۷. حکمت نیا، حسن، (۱۳۸۳)، افغانستان هارتلند آسیا، پیک نور، سال دوم، شماره اول.
۸. خراسانی، پریسا، (۱۳۹۰)، تاثیر جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان در حمله و ادامه حضور آمریکا در این کشور. تاریخ دسترسی، ۱۳۹۹/۱۰/۳، قابل دسترس به نشانی:
<https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=۹۶۹>
۹. خلیلی، محسن، جهانگیر حیدری و هادی صیادی، (۱۳۹۲)، پیوند کد و ژنوم ژئوپلیتیک در سیاست خارجی. فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، مطالعه موردی: افغانستان و ایران شماره نهم، پاییز.
۱۰. صفوی، سید رحیم، یحیی و عبدالمهدی شیخیانی، (۱۳۸۹)، اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان، فصلنامه جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره سوم.
۱۱. عزتی، عزت‌الله، (۱۳۷۱)، ژئوپلیتیک، تهران، سمت.
۱۲. عطایی، فرهاد، جعفری، محمدموسی، (۱۳۹۸)، تحولات ژئوپولیتیک و سیاست خارجی افغانستان سال‌های ۱۹۱۹ تا ۲۰۰۱، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان.
۱۳. فرجی راد، عبدالرضا، محمدرضا درخور و هادی ساداتی، (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک جدید افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران، فصلنامه جغرافیای انسانی، سال سوم، شماره دوم، بهار.
۱۴. قاسمی، فرهاد، (۱۳۹۰)، نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌یی، تهران، نشر میزان - گروه نویسندگان ابرار معاصر.

۱۵. کتاب آسیا ۳ ویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران. بهمن (دلو). ۱۳۸۳.
۱۶. کمپ، جفری؛ هارکاو، رابرت، (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه. ج ۱. ترجمه سید مهدی حسینی متین. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۷. لطفی، حیدر، (۱۳۹۴)، تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها، فصلنامه خراسان بزرگ: سال ششم، شماره (۹۱) تابستان.
۱۸. لورو، پاسکال؛ توال. فران سو، ۱۳۸۱، کلیدهای ژئوپلیتیک. ترجمه: حسن صدوق. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. مجتهد زاده، پیروز، (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران: سمت.
۲۰. ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۸۳)، جغرافیا و سیاست، قم: انتشارات حق یاوران.
۲۱. مولایی، علیرضا، (۱۳۸۲)، ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری ژئوپلیتیک جهانی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۷ و ۱۸.
۲۲. واعظ زاده، حسام‌الدین، (۱۳۹۵)، جایگاه نظریه ژئوپولیتیک مکیندر در سیاست جهانی بریتانیا، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، شماره ۲، تابستان.
۲۳. هیل، کریستوفر، (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگ.

ب) منابع انگلیسی

۱. Gukmen, Semra Rana (2010), - Geopolitics and the Study of International Relations, Ankara: Middle East Technical University.
۲. Nazari, Nizamuddin(2020), The role of geopolitical factors in regional and transregional powers in continuing Afghanistan crisis. Accessible in: <https://archivepp.com/storage/models/article/IIL0>
۳. Sempa, Francis P. (2002), Geopolitics: from the Cold War to the 21st Century, New Jersey: Transaction Publishers.
۴. Taylor, P.J & Flint, Colin (۲۰۰۰). Political Geography. London: Belhaven Press.